أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

راجع به روایات مربوط به نصب عرض شد که: دو قسم روایات داریم، روایت اول که ظهور در اعاده حج بنحو وجوب است. و روایت قسم دوم که آن هم روایات متعدد بود؛ حداقل دو روایت، یکی از امام باقر و یکی هم از امام صادق که راجع به استحباب اعاده بود.

 عرض شد بنظر می‌‌‌رسد که نصب در آن زمان به دو معنای عام و خاص استعمال می‌‌‌شده است، معنای عامش به معنای هر مخالفی بود، سواءٌ کانَ سابّاً اَو غیر سابٍّ، و این دو روایتی که در مورد نصب است در بعضی از این‌‌‌ها تدّین هم آمده ناصبٌ متّدینٌ یعنی بندۀ خدا دین دارد، و حضرت در این‌‌‌جا می‌فرماید که بهتر است حجش اعاده بشود؛ لأکَرَهُ ـ لِاُحبُّ اَن یحج، شکی نیست که در این مسأله مقصود از این عبارت وجوب نیست، حالا این‌‌‌که آیا استحباب هست یا نه؟ آن را عرض می‌‌‌کنیم.

ولی این‌‌‌که امام می‌‌‌فرمایند انّی لاَکرَهُ، کراهت دارم، بدم می‌‌‌آید از آن حجی که انجام داده، یا اَکرَهُ یعنی خوشم نمی‌‌‌آید، یا این‌‌‌که لَاُحِبُّ دوست دارم که دوباره تکرار بکند. حکایت از این می‌‌‌کند که آن حج نزد پروردگار مقبول نبوده است. چرا؟ چون اگر این حج در نزد پروردگار مقبول بود ولو به مقبولّیت کم، امام نمی‌‌‌فرمود انّی لِاَکرَهُ، از این حج خوشم نمی‌‌‌آید چون مقبولیتش کم است، مثلاً فرض کنید که شصت درصد تدارک مصلحت شده، اگر مصلحت در یک حج مقبول و تامه صد درصد است. یعنی صد درصد عادی نه حالا صد درصدی که حج اولیاء است. نه، آن را ما کاری نداریم همین حج افراد عادی. خب این مثلاً شصت درصد است، بالاخره شصت درصد تدارک مصلحت است، دیگر امام نمی‌‌‌گوید لاَکرَهُ ذلک الحج.

این روایتی که خواندیم آن‌‌‌جا به معنی لاَکرَهُ هم بود. حالا من دیروز ندیدم ولکن قبلاً دیده بودم، در آن جامع الاحادیث بود، این روایتی که از «بُرَیْدِ بْنِ مُعَاوِیَةَ الْعِجْلِی‌» است. این‌‌‌جا حضرت می‌‌‌فرماید: «قَدْ قَضَى فَرِیضَتَهُ وَ لَوْ حَجَّ لَکَانَ أَحَبَّ إِلَیَّ» بیشتر من دوست دارم، در این‌‌‌جا شخص بُرید از دو نفر سؤال می‌‌‌کند؛ یکی «عَنْ رَجُلٍ حَجَّ وَ هُوَ لَا یَعْرِفُ هَذَا الْأَمْرَ» یعنی از افراد عادی که الآن هم هستند افرادی که فرق بین اهلبیت و غیر اهلبیت را اصلاً نمی‌‌‌فهمند، این عوامی که اصلاً توجّه‌‌‌ای ندارند، التزام به ولایت ندارند، برایشان تفاوت نمی‌‌‌کند، مقصود از «لَا یَعْرِفُ هَذَا الْأَمْرَ» همین است.

 «ثُمَّ مَنَّ اللَه عَلَیْهِ بِمَعْرِفَتِهِ وَ الدَّیْنُونَةِ بِهِ عَلَیْهِ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ أَوْ قَدْ قَضَى فَرِیضَتَهُ» حضرت فرمودند: «قَدْ قَضَى فَرِیضَتَهُ وَ لَوْ حَجَّ لَکَانَ أَحَبَّ إِلَیَّ» این یک دسته.

اما دسته دوم؛ «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ وَ هُوَ فِی بَعْضِ هَذِهِ الْأَصْنَافِ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ» یعنی اصلاً جزء اهل تسنن است «نَاصِبٍ مُتَدَیِّنٍ» یعنی روی مکتبش، روی مرامش پا فشاری دارد ولکن متدیّن است «ثُمَّ مَنَّ اللَه عَلَیْهِ فَعَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ یَقْضِی حَجَّةَ الْإِسْلَامِ فَقَالَ یَقْضِی أَحَبُّ إِلَیَّ وَ قَالَ کُلُّ عَمَلٍ عَمِلَهُ وَ هُوَ فِی حَالِ نَصْبِهِ وَ ضَلَالَتِهِ ثُمَّ مَنَّ اللَه عَلَیْهِ وَ عَرَّفَهُ الْوَلَایَةَ فَإِنَّهُ یُؤْجَرُ عَلَیْهِ إِلَّا الزَّکاةَ». در این‌‌‌جا معلوم می‌‌‌شود مقصود از این ناصب مخالف است، و این مخالفتش از آن دسته اول قویتر است، یعنی یک آدمی است که روی مرام خودش که مرام اهل تسنن است ایستاده حالا جزء سلطنت یا حکومت است که جنبه مخالفت دارد یا این‌‌‌که جزء همین افراد ابوحنیفه و نِحلۀ این اشخاص است که روی مرام خودش ایستاده، یک آدمی است که روی این مرام و مکتب خودش محکم است.

 معنای نُصب در این‌‌‌جا به معنای قُرص بودن در همان مکتب خودش است، بخلاف اولی که لا یَعرِفُ هذا الامر اصلاً هیچی نمی‌‌‌فهمد یک آدمی عامی که اصلاً هیچ چیز سرش نمی‌‌‌شود، نه شیعه می‌فهمد چیست نه سنّی، نه عُمَر می‌‌‌فهمد کیست، نه علی. این چیست؟ از این قضیه خبر ندارد در هر دوی این‌‌‌ها حضرت می‌‌‌فرماید باید که: یقضی ـ اَحبُّ الیه، پس معلوم می‌‌‌شود در این مورد بهتر است که قضا کند. این مورد نظر حضرت است، روایت دیگری است که آن هم به یک طریق دیگر همین مسأله را می‌‌‌رساند.

تلمیذ: متدیّن‌‌‌ها، متدیّن به نصب هستند؟

استاد: نه، نه، متدیّن

تلمیذ: متدیّن هیچ تکلیفی بغیر از نصب ندارد؟

استاد: ناصب متدین یعنی در تدین........

تلمیذ: دینش همان نُصبش است، طریقه و روشش همان نصب است می‌‌‌توانیم این‌‌‌جا سه دسته بکنیم، یک دسته که اصلاً هیچ معرفتی ندارد. یک دسته همین ناصبٌ متدیّنٌ، یک دسته هم روایت همان معاویه است که می‌‌‌فرمایند اصلاً اعاده بکنند، متوسط هم باشد بازهم....

استاد: نه، تدیّن نه به معنای تدین به حق، چون اگر تدیّن به حق داشته باشد دیگر نُصب معنا ندارد. نه، متدیّن در این‌‌‌جا یک معنایی است که یعنی معتقدٌ، یعنی ناصب است اما اعتقاد دارد. اعتقاد داشتنش یعنی از روی عقل و از روی نیّت و از روی قصد، دشمنی آن بخاطر نُصبی که دارد نیست، آن مخالفتی که دارد از روی دین و از روی اعتقاد این را انجام می‌‌‌دهد، نه از روی لج و لج‌‌‌بازی و غرض و لجاجت و این‌‌‌ها چون اگر بخواهد از روی آن باشد آن وقت سابّ می‌‌‌شود.

مسأله ناصبی مسأله ساب است که حضرت می‌‌‌فرمایند: «اَنجَسُ من الکب» آن قضیه پیدا می‌‌‌شود. در آن روایت دیگر از امام سؤال می‌‌‌کند که اگر ناصبی در این‌‌‌جا بود؛ حضرت فرمودند:فاشدخ رأسهُ بالحجر اِلّا تخاف اگر ترسی از دولت و حکومت نداری با سنگ سرش را بکوب، روایت هم زیاد است، در این قضیه چند روایت است فاشدخ رأسهُ بالحجر یا بالحجر الاسود یا روایتی که در مورد و سالتهُ عن الناصبِ فقال هو اَنجَسُ من الکلب معلوم است که منظور ناصبٌ متدینٌ نیست، و لذا در ناصبٌ متدینٌ معنایش این است که ناصبی از جهت مخالفتش است.

با اولی فرق می‌‌‌کند که ناصبی نیست، آن اصلاً هیچ نمی‌‌‌فهمد یک عوامی که اصلاً هیچ نمی‌‌‌فهمد، اما دومیّ نه، افرادی‌‌‌اند که در مکتب خود پافشاری هم می‌‌‌کنند و محکم‌‌‌اند ولیکن مؤدب‌اند. آدم با ادب، با تربیت، احترام اهلبیت را هم می‌‌‌گذارد ولکن خودش مخالف است و اصلاً جزء مخالفین است از آن پر و پا قرص‌‌‌ها و پای کارها.

متدیّن یعنی مُلتزمٌ. مُلتزم به اعتقاد خودش است، نه متدین به دین حق، اگر بود دیگر نُصب معنا نداشت.

تلمیذ: یعنی متشرعه بودن نیست؟

استاد: بله همان معنای التزام و تشرّع و این‌‌‌ها را می‌‌‌دهد یعنی روی عقیدۀ خودش ایستاده و این کار را می‌‌‌کند حالا عقیدۀ خودش که فحش به امام صادق نیست، عقیدۀ خودش خلافت عُمر است. عقیدۀ خودش فتوای ابوحنیفه است. فتوای شافعی وحنبل است. طبق عقیدۀ خودش است ولکن امام صادق را می‌‌‌فهمد، امام باقر را می‌‌‌فهمد، اهلبیت را می‌‌‌فهمد، اما این مکتب را اختیار کرده است. و از این افراد هم خیلی بودند، خیلی بودند! و حتی افراد عالِم هم بودند، عالم را که دیگر نمی‌‌‌گویند لا یعرف هذا الامر. افراد عالمی که این‌‌‌ها جزء مخالفین ائمه بودند و برای خودشان مکتب داشتند و در عین حال تعریف امام را هم می‌‌‌کردند.

 تلمیذ: مثل انطاکیه؟

استاد: انطاکیه نه، اما همان زمان عمرو بن عبید بودند، نمی‌‌‌دانم! خیلی از افراد بودند که این‌‌‌ها اصلاً جزء رهبران معتزله و اشاعره بودند و یا مکاتب مختلف، مثلاً در آن موقع صوفیه بودند که در مقابل این‌‌‌ها آمده بودند. یا این‌‌‌که محمد بن مسلم زُهری‌‌‌ها بودند، که برای خودش کسی بود، کسی بود که امام سجاد به او نامه می‌‌‌دهد و می‌‌‌گوید تو خیال کردی که کار آن دنیا چیزی نیست؟! تمام این‌‌‌ها آمدند امثال تو را آوردند و گردن تو را پل قرار دادند تا که به دنیای خودشان برسند. از آن نامه‌‌‌ای که امام سجاد به محمد بن مسلم زُهری نوشتند خبر دارید؟ نامه را مطالعه کنید و ببینید که اصلاً چه مرد بزرگی است!!

یک همچین افرادی در دستگاه خلافت بودند، ولی هیچ وقت محمد بن مسلم زهری نمی‌‌‌آمده به امام صادق نعوذ باللَه یا به امام سجاد اهانت کند. نه، این طوری نبودند. کاری نداشتند، حالا هوی نفس وَرِشان داشته، یا دستگاه خلافت این‌‌‌ها را خریدند؛ مگر الآن نیست؟! همین‌‌‌که الآن هست آن موقع هم بوده، می‌‌‌گیرند، می‌‌‌خرند، فلان می‌‌‌کنند، در شهرها و کشورهای سعودی، این طرف، آن طرف علماء را می‌‌‌گیرند همه را در تحت لواء خودشان در می‌‌‌آوردند ولکن آن‌‌‌ها به أمیرالمؤمنین هم اهانت نمی‌‌‌کنند حرف از عُمر می‌‌‌آوردند ولی اهانت به أمیرالمؤمنین نمی‌‌‌کنند.

الآن خیلی از این علما که در سعودی هستند مصداق ناصبٌ متدینٌ هستند، اهانت به اهلبیت نمی‌کنند حتی کرّم اللَه وجهه می‌‌‌گویند به امام جعفر صادق احترام می‌‌‌گذارند و عالم هم هستند. عالم است و از تسنن هم حمایت می‌‌‌کند و او را تبلیغ می‌‌‌کند ولی ناصبی نیست، یعنی ناصبی که به معنای سابّ است نیست.

چرا بعضی جاها مثل یمن و لیبی و اردن و بین همین فلسطینی‌‌‌ها، حتی آن‌‌‌جا هم افرادی پیدا می‌شوند که ناصبی هستند. یعنی اصلاً سابّند و این روایت این‌‌‌ها را می‌‌‌گوید، یعنی در عبارت دوم که برید می‌‌‌گوید که: «وَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ حَجَّ وَ هُوَ فِی بَعْضِ هَذِهِ الْأَصْنَافِ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ نَاصِبٍ مُتَدَیِّنٍ ثُمَّ مَنَّ اللَه عَلَیْهِ فَعَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ یَقْضِی حَجَّةَ الْإِسْلَامِ فَقَالَ یَقْضِی أَحَبُّ إِلَیَّ» یعنی این علمای سعودی البته نه همه آن‌‌‌ها، نه آن‌‌‌که در آن جلسه گفته روز عاشورا، روز عید است. نه، او سابّ است، آن معلوم است دیگر. و نه آن‌‌‌که می‌‌‌گوید شیعه مَهدور الدّم است این‌‌‌ها سابّند و این‌‌‌ها مشمول آن دسته سوم هستند، علمایی هستند در همان سعودی هم به اهلبیت و هم به شیعه احترام می‌‌‌گذارند. بنده هم با خیلی از آن‌‌‌ها صحبت کردم، خیلی احترام می‌‌‌گذارند.

یا در سوریه باز بهتر است. بسیاری از این افراد در آن‌‌‌جا ائمه جماعات هستند، در ترکیه خیلی از این افرادشان که جزء وزارت اوقاف هستند این‌‌‌ها محبّ اهلبیتند ولیکن مخالفند، حنبلی‌‌‌ یا حنفی هستند حتماً لازم نیست که هر کس عامه باشد بیاید فحش بدهد.

یا در مصر، مصر که اصلاً به محبت اهلبیت معروفند، من با عده‌‌‌ایی از آن‌‌‌ها که الآن هم سنّی هستند صحبت می‌‌‌کنم، اصلاً اسم بچه‌‌‌هایشان را علی، فاطمه و این‌‌‌ها می‌‌‌گذارند. در همین سفری که دو، سه سال پیش با رفقا به ترکیه رفته بودیم، آن‌‌‌جا عده‌‌‌ایی سنّی بودند که اصلاً خودشان را از نظر طریقت منتسب به امام سجاد می‌‌‌دانستند، می‌‌‌گفتند: ولّی ما، امام ما، امام سجاد است. و صحیفه سجادیه را ادعیه‌اش را می‌‌‌خواندند و حفظ بودند و من به رفقا گفتم این‌‌‌ها هیچی کم ندارند. فقط یک اشهد اَنّ علیا ولی اللَه کم دارند و الا چیز دیگری از ما کم ندارند، دستشان را هم این طوری می‌‌‌گذاشتند، مهر نمی‌گذاشتند ما هم به این‌‌‌ها اقتدا کردیم. بله، ما هم اقتدا کردیم، منتهی ما مهر گذاشتیم، ما مهر داشتیم، کاغذ و چیزی بود گذاشتیم و خیلی هم از ما خوششان آمد، خیلی هم پذیرایی کردند و خیلی هم محبت داشتند، صحبت هم کردیم ـ مترجم داشتیم وگرنه کلاهمان پس معرکه بود ـ خب این چیست؟ به این افراد می‌‌‌شود گفت ناصبٌ متدینٌ آدم ناصبی است، یعنی مخالف است، ولی متدیّن است. یعنی در مرام خودش و در اعتقاد خودش دین دارد. از روی بی دینی ناصبی نیست. آن‌‌‌هایی که فحش می‌‌‌دهند آن‌‌‌ها از روی بی دینی فحش می‌‌‌دهند. ناصبٌ غیر متدیّن ولی این نه. این تدیّن دارد یعنی از روی تشرّع و از روی فهمش نسبت به حقانیّت این را پذیرفته در عین حال هم مخالف است. این را امام می‌‌‌فرماید: اَحبُّ این‌‌‌که این حج را انجام بدهد.

 قسم سوم ناصبی است که حضرت می‌‌‌فرماید: اَنجَسُ من الکلب حضرت به این‌‌‌ها نمی‌‌‌گوید اَنجَس من الکلب. یعنی واقعاً اگر امام با یکی از این افراد برخورد کند می‌‌‌گوید اَنجَسُ من الکلب؟! الآن این‌‌‌ها که فرض کنید در مصر هستند و اسم بچه شان را فاطمه می‌‌‌گذارند، علی و حسین و زینب می‌گذارند، حسین و حسن الآن در مصر از اسامی خیلی رایج است.

همین عایشه بنت الشاطی اسم دختر خودش را یا اسم خواهر خودش را زینب می‌‌‌گذارد، این کتاب هم از این‌‌‌جا شروع شد زینب بطلة کربلا که نوشته بود، از این‌‌‌جا شروع شد، که اسمش را زینب گذاشت و رفت شروع کرد به تحقیق کردن، پدرش برای دختری که بعد از این به دنیا بیاید نذر کرده بود.

اسمش را زینب گذاشت و بعد هم رفت به دنبال تحقیقات خودش و آمد این کتاب زینب بطلة کربلا را نوشت، و مقایسه بین حضرت زینب و آن سپهبد عایشه کرده بود. که آن چه کرده بود؟ این چه کرد؟ آن چکار کرد؟ این چکار کرد؟ این بر خلاف دستور پیامبر وَ قَرْنَ فِي بُيوتِكنَّ وَ لاٰ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ اَلْجٰاهِلِيةِ اَلْأُولى ﴿الأحزاب‌،33﴾ آمد به حمایت از برادر و...... مردم را شوراند برای خونخواهی و این حرف‌‌‌ها. آبرو دیگر نگذاشته! یعنی برای عایشه آبرو نگذاشته است. حالا حضرت به این عایشه بنت الشاطی می‌‌‌گویند: اَنجس من الکلب؟! اصلاً یک همچین چیزی معقول است؟!

ببینید وقتی که ما به مجموع موارد استعمال نَصب نگاه می‌‌‌کنیم متوجه می‌‌‌شویم که در عرف آن زمان [در دو معنا استعمال می‌‌‌شده است]. ببینید همین‌‌‌که می‌‌‌آید از امام علیه السّلام سؤال می‌‌‌کند ناصب چه کسی است؟ این‌‌‌که از امام سوال می‌‌‌کند مگر خودش عرب نیست؟ این مگر خودش در میان اجتماع نیست؟ مگر معنای ناصبی را نمی‌‌‌فهمد؟ معلوم می‌‌‌شود معنای ناصبی در آن موقع یک معنای عام بوده که به دو طریق و دو مورد ناصب اطلاق می‌‌‌شد است. یک موردی که سابّ است این همانی است که امام علیه السّلام تفسیر می‌‌‌کند من نَصبَ لنا العداوة یعنی اصلاً اقدام بر عداوت می‌‌‌کند، مثل ابوحنیفه یا اقدام بر عداوت مثل یحی بن اکثم‌‌‌ها مثلاً این قاضی‌‌‌ها مثلاً ابویوسف قاضی و ابوحنیفه.

ولی آیا شافعی مصداق برای ناصب هست یا نه؟ یعنی شافعی که اشعاری راجع به اهلبیت دارد که واقعاً اشعار خیلی عالی است. راجع به أمیرالمؤمنین راجع به مَن لم یُصّلِ علیکُم لا صلاةَ لَهُ و امثال ذلک که دارد آیا امام صادق به شافعی ناصب و نصب له العداوة می‌‌‌گویند؟! نه نمی‌‌‌گویند، ابوحنیفه چرا، ابوحنیفه مصداق بارز نصب له العداة هم هست و یک آدم خیلی بی‌‌‌تربیتی هم بوده، ابوحنیفه یک آدم بی‌‌‌ادب و بی‌‌‌تربیت بود و خیلی به امام صادق جسارت می‌‌‌کرده، جلوی امام صادق که می‌‌‌رسید یک گوشه‌‌‌ای خودش را مثل موش می‌‌‌کرد و به خاطر این‌‌‌که از دسته خودش را نیندازد تعریف می‌‌‌کرده که: من دو سال پیش امام صادق بودم. ولی پشت سر امام صادق می‌‌‌گفته این هیچ چیز نمی‌‌‌فهمد، این سواد ندارد، این هیچی ندارد و وقتی روایت امام صادق به گوشش می‌‌‌رسید مسخره می‌‌‌کرد ـ یک عبارت‌‌‌های خیلی زننده‌‌‌ایی ـ راجع به قرعه کشی و راجع به سهم «لِلْفَارِسِ سَهْمَانِ وَ لِلرَّاجِلِ سَهْمٌ» در آن‌‌‌جا می‌گوید: من خر را با آدم عوض نمی‌‌‌کنم خیلی عبارت‌‌‌های جسارت آمیزی در آن‌‌‌جا داریم، که بعد آن راوی می‌‌‌گوید که این روایت از پیغمبر است می‌‌‌گوید: هر که می‌‌‌خواهد گفته باشد، خب این نصب العداوه است.

 ولی آیا واقعاً شافعی با اینکه مخالف است نصب العداوه است؟!

تلمیذ: در مورد نصب روایت دیگر هم وارد شده از امام سوال می‌‌‌کنند، به عامه مردم اطلاق نصب می‌‌‌کنند.

استاد: بله عرض می‌‌‌کنم از مجموع موارد استفاده می‌‌‌شود در عرف آن زمان نصب اصطلاحی متعارف بکُل مخالفٍ کان یطلق ولکن آن نصب خصوص که احکام برایش مترتب است مثلاً مثل ارتداد مثل جواز قتل مثل توریث در روایات ارث. از امام سؤال می‌‌‌کند که این نصب چیست؟ امام می‌‌‌فرماید: من نصب لهم العداوة.

 یعنی دو اصطلاح بوده یک نصبی که با احکام مخصوص همراه است، که همان سابّ می‌‌‌شود و من نصب لَهُم العداوة که جواز القتل و ارتداد و امثال ذلک برایش مترتب است. یک نصب هم نه، نصب مخالف است ناصبٌ متدینٌ این جنبۀ مخالفت دارد و در روایات دیگر هم راجع به این قضیه آمده است.

خب آن دو روایاتی که دارد که ناصبی که از حضرت سؤال می‌‌‌کند ناصبٌ اگر ما در این‌‌‌جا نمی‌توانیم بگوئیم که مقصود از روایت در آن‌‌‌جا که دارد فلیحج آن ناصبی است که...

 اللَهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحمَّد